



۲۰۱۷/۰۵/۰۵

م. اسحاق نگارگر

بیابان ویران

دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست کو به دریا ها نگردد کم و کاست
هفت دریا را درآشامد هنوز کم نگردد سوزش آن خلق سوز

(مولانا) از بیابان ویران خود عقل گُل نگری تا شهرستان آباد خرد گرایی
و مردم سالاری حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی خود شیفتگی و سختگیری های
ناشی از آن را خامی و کودکی می داند و مثال می دهد که جهان چون درخت است و
انسان میوه های این درخت و میوه تا وقتی که خام است سخت بر شاخه می چسبد ولی
زمانی که شیرین و لب گزان شد شاخه را رها می کند و اما نتیجه ای که مولانا از سخن
خود می گیرد نتیجه عارفانه است بدین معنی که حقیقت گنجی گران بهاست و آسان به
دست نمی آید و آنانی که در تاریکی رفته اند تا از طریق تماس با اندام های مختلف فیل آنرا بشناسند بالطبع آنرا
مطابق درک خود می شناسند و از حقیقت آن غافل می مانند ولی عشق است که دچار حیرت می شود؛ بر لب ها مهر
سکوت می زند و هرگونه بحث را می برد.



عشق؛ بُرد بحث را ای جان و بس کو ز گفت و گو شود فریاد رس
حیرت آن مرغست خاموشت کند بر نهد سر دیگ و خاموشت کند

عارف که عشق خدای را در صدر عشق ها قرار می دهد؛ آن عشق احساس کینه و نفرت را پاک از دلش می شوید
و اگر دیگری را دید که راهی غیر از او می رود از راهرو آن راه که در هر حال جُست و جوی حقیقت می کند؛ دل
آزده نمی شود و با او سر کین و پیکار نمی گیرد و به اصطلاح "نانش می دهد و از نامش نمی پرسد" حافظ نیز
نشان مرد خدا را عاشقی می داند و می گوید:

نشان مرد خدا عاشقی ست از من گیر
که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم

اگر نظر این علم برداران معرفت اسلامی را از کسوت عرفانی آن بیرون آورده در جامعه پیاده کنیم می بینیم که سمند تفکر انسان نیز سفر را از بیابان ویران خود عقل کل نگر می کند تا خویشترن را به شهرستان آباد مردم سالاری برساند. آدم هرچه دانشش کمتر و دایره معلوماتش محدودتر؛ تعصب و سختگیری اش بیشتر.

آیا گاهی از خود پرسیده ایم که خداوند بزرگ (ج) در حالیکه مالک دانش مطلق است و عدم کمال را در حیطة خردی او راهی نیست وقتی تصمیم به خلقت آدم می گیرد به چه دلیل با ملایک مشوره می کند؟ آیا او نعوذ بالله نیازی بدین مشوره دارد؟ بالطبع ندارد ولی فلسفه این کار به ما می گوید که مشوره با دیگران خاصیت دوگانه دارد که هم مشوره کننده را از خطا مصون می سازد و هم دانش آنانی را که طرف مشوره قرار می گیرند رو به کمال می برد و اما انسان اگر در همان چار دیوار دوران کودکی خود اسیر مانده باشد جز خودی غریزی خویش را نمی بیند و اگر هم ببیند "من" خود را چندین سر و گردن بالاتر از "من" دیگران تماشا می کند و این چنین کس تصویر دیگران را در آینه خودی غریزی طوری در نظر می آرد که خود خیر و شر خود را نمی دانند و همیشه نیاز به هدایاتی سودمند او دارند و اگر وجود شریف او را خداوند (ج) برای مردمش عطا نمی فرمود مردم در خم و پیچ های دشوار گذار کوتلی زندگی پُک خود را گم می کردند؛ پس این خود اوست که می تواند آنان را به هر جا که خاطر خواه اوست ببرد. به همین دلیل آن گونه "انقلابی" و "متعهدی" که می خواهد عراده دگرگونی های اجتماعی را به دم اراده خود ببندد پیش از اینکه عملش ناشی از دگر خواهی باشد ناشی از نوعی خودخواهی است و زیان این گونه خود خواهی آن گاه هویدا می شود که "انقلابی" زمام اراده مردم را بر رغم اراده خود شان به دست گرفته باشد و قهراً آنان را بدان سو ببرد که خود منزل مقصود پنداشته است و اگر مردم از رفتن بدان سو استتکاف ورزیدند؛ غرور جناب "رهبر" جریحه دار می شود و این غرور جریحه دار شده جامعه را به تالابی از خون بدل می کند اما این سبک رهبری تنها در جوامع بیسواد و از نظر فرهنگی عقب مانده میسر است که در آن رهبر دیکتاتور مانند مرد یک چشمی که در شهر کوران پادشاه باشد خود را سلطان و مردم را رمة خود تصور می نماید اما؛ سیر تفکر انسان از نادانی به سوی کم دانی و از کم دانی به سوی دانایی است. با قبول اینکه دانایی انسان مطلق نیست وقتی افراد جامعه خود به دانایی نسبی برسند و چراغ استدلال را در حجره دماغ بیفروزند؛ سخن ببیدل به حقیقت می پیوندد که:

ما ز کوری این قدر در بند رهبر مانده ایم

چشم اگر بینا شود بر کف عصا زنجیر پاست

آن وقت است که مردم در مورد حقانیت انقلاب ها دچار شک و تردید می شوند و انقلابی را در قیافه دروغ باف و ترفند تراشی می بینند که اراده آزاد شان را در بند کشیده است و عقیده ای را که ناگزیر باید متغیر و متحول باشد "شرف" خود و دیگران جا زده است.

آری می توان از بیداری مردم برای مدتی کوتاه جلوگیری کرد ولی نمی توان سمند اندیشه را برای همیشه در اصطبل تعصب و تنگ نظری زندانی نگاه داشت و مردم خواهی نخواهی از تجربه شکست انقلاب های گوناگون بدین نتیجه طبیعی می رسند که جنگ و انقلاب هر دو نوعی خرد ستیزی است که نمی تواند راهش را در یک جامعه معقول و انسانی باز کند.

آری جهان ناگزیر از بیابان ویران خود عقل کل نگر می های مستبدان به سوی شهرستان آباد مردم سالاری گذر می کنند ولی؛ امید است بهای این گذار بسیار گزاف نباشد و آنان که بیهوده می پندارند جامعه بدون وجود گرمی شان در جا خواهد زد و یارو به گمراهی خواهد رفت دست از مقاومت لجوجانه خود بردارند و کار مردم را به مردم وا گذارند. والله اعلم بالصواب